بسم الله الرحمن الرحیم

یکشنبه 24/12/93

جلسه 1134

بحث راجع به تمسک به حدیث رفع النسیان بود برای اثبات صحت عمل ناسی، خلاصه استدلال این بود که حدیث رفع جاری می شود به لحاظ جزءیت مطلقه این جزء در حال نسیان، جزءیت مطلقه مثلا سوره به لحاظ حال نسیان انتزاع می شود از اینکه هر کجا امر باشد به نماز امر به نماز فاقد سوره نیست بلکه امر به نماز مشتمل بر سوره است، این منشأ انتزاع جزءیت مطلقه می شود، و رفع جزءیت مطلقه به این است که امر به نماز با سوره را در حال نسیان بردارند و بجایش امر به نماز فاقد السورة بگذارند.

جزءیت مطلقه در مورد نسیان ثقل آور است برخلاف موارد عجز مثلا، شخص عاجز چون ملتفت هست به عجزش اگر به او بگویند سوره در حق شما هم جزء نماز هست یعنی اگر امری باشد به نماز امر به نماز مع السورة هست ما امر به نماز فاقد السورة نداریم حتی در مورد شمای عاجز، خوب اگر این را شخص عاجز بشنود این توسعه برای اوست، ترک می کند نماز را، این سبب تضییق نیست، و لذا شرطیت مطلقه طهارت از حدث برای فاقد الطهورین سبب توسعه بر اوست نه سبب تضییق، نماز را اداءا ترک می کند بعدا قضاء می کند، اما در مورد ناسی چون ناسی ملتفت نیست به نسیان خودش او اقل را اتیان می کند، اگر جزءیت سوره مطلقه باشد نسبت به حال نسیان جز کلفت و ضیق برای او چیزی ندارد چون نتیجه اش وجوب اعاده یا قضاء هست، و لذا گفته می شود که حدیث رفع تطبیق می شود بر جزءیت این جزء مثل سوره در حال نسیان، او را رفع می کند به فرع منشأ انتزاع آن، رفع منشأ انتزاع جزءیت چه بود؟ جزءیت سوره در حال نسیان اگر بخواهد رفع شود باید منشأ انتزاعش رفع شود، منشأ انتزاع جزءیت چه بود که او را رفع کنیم، منشأ انتزاع جزءیت این بود که ما امر به مرکب فاقد این جزء نداشتیم، هر کجا امر داشتیم به مرکب مثل نماز مشتمل بر این جزء بود، این منشأ انتزاع عوض می شود، عوض شدنش به این است که یک امری متوجه نماز فاقد سوره می شود در حال نسیان، نه اینکه حدیث رفع را مستقیما ما در مورد این اثبات امر به ناقص تطبیق کنیم، بلکه ما حدیث رفع را نسبت به جزءیت در حال نسیان تطبیق کردیم و تخریج ثبوتی آن این است که یک امری تعلق بگیرد به این عمل فاقد این جزء منسی.

اقول: ما به نظرمان این مطلب ایراد دارد:

ایراد اول: ایراد مبنایی بود می گفتیم از حدیث رفع بیش از رفع این عناوین تسعه از عالم تبعه و مسئولیت مکلف استفاده نمی شود، شاهدش هم در همان روایت عیاشی هست که نقل می کند از عمرو بن مروان خراز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله رفعت عن امتی اربع خصال ما اضطروا الیه و ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک فی کتاب الله قوله "ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او أخطأنا"، حضرت آیه را مستند حدیث رفع النسیان قرار دادند، البته سند تمام نیست واین را به عنوان مؤید ذکر می کنیم، فلا یستفاد من حدیث الرفع رفع جمیع الآثار.

ایراد دوم: برفرض ما در حدیث رفع قائل بشویم به رفع ادعائی که مسلک مرحوم نائینی و امام قدهما است، یا قائل بشویم به رفع از عالم تشریع، یعنی این عناوین در عالم تشریع موضوع اثر قرار نگرفته اند، آنی که بر اثر نسیان رخ داد این بود که ترک کرد این مکلف جزء را، جزءیت که اثر ترک جزء نیست تا بخواهیم او را رفع کنیم، رفع النسیان طبق مسلک رفع ادعائی اقتضاء می کند که این ترک السورة مثلا کَلاترک باشد نه اینکه آثار فعل را داشته باشد، می گویند رفع النسیان یعنی ترک کردید سوره را عن نسیان شتر دیدی ندیدی این کلاترک است آثار ترک را ندارد، اما نمی گوید آثار فعل را هم دارد، یا طبق رفع از عالم تشریع این ترک سوره موضوع اثر نیست در عالم تشریع و تقنین اما آثار فعل که بار نشده بر او، جزءیت اثر ترک نیست.

لایقال: اثر ترک این جزء وجوب اعاده و قضاء هست، خوب آن اثر را برداریم.

فانه یقال: در حدیث رفع قبلا مطرح شد که حدیث رفع فقط آثاری را بر می دارد که موضوعش فعل مکلف است بما هو منتسب الیه، و لذا اگر بدن ما با خون ملاقات کند سهوا یا خطائا یا اضطرارا یا اکراها وجوب غسل او برداشته نمی شود، زیرا اصابت خون به بدن بما هو فعل المکلف موضوع اثر شرعی نیست، بلکه بما هو شئ من الاشیاء موضوع اثر است ولو مستند به مکلف نباشد، مثل اینکه در خواب قطره خون بیفتد روی لباس مکلف خوب این موضوع می شود برای وجوب غسل، حدیث رفع که این آثار را بر نمی دارد، بلکه حدیث رفع ناظر به آثاری است که مترتب است بر فعل مکلف بما هو فعل المکلف، ترک اتیان به واجب بما هو فعل المکلف موضوع نیست برای وجوب اعاده و قضاء، ولو این ترک منتسب به مکلف نباشد، انتراک باشد نه ترک، مثل اینکه دست و پای مکلفی را ببندند نگذارند ا واتیان کند به این واجب خوب فوت الواجب صدق می کند - حالا فوت واجب شأنی، او بحث دیگری است، اگر در تمام وقت این عذر باقی بود واجب فعلی ندارد ولی واجب شأنی فوت شد، مثل نائم که می گویند فاتته فریضة با اینکه نائم واجب فعلی ندارد-، فوت ترک منتسب به مکلف نیست، لذا حدیث رفع نمی تواند وجوب اعاده و قضاء را بردارد، اثر شرعی مترتب بر فعل منتسب به مکلف نیست، مثل اینکه شما اصابة النجس للجسد را موضوع قرار دادید برای وجوب غسل، حالا ممکن است یک فردی از اصابت مستند به شما باشد شما دستتان را زخمی بکنید خون بیاید، اما موضوع اثر شرعی ذات اصابت است نه اصابت منتسبه به شما.

اما اینکه بگوئیم منسی که اتیان سوره است این رفع شد و اثر این منسی جزءیت است، یعنی منسی اتیان این جزء است او را رفع کردیم و جزءیت را از او برداشتیم، این خلاف ظاهر حدیث رفع است، حدیث رفع که می گوید رفع النسیان نه اینکه یعنی رفع المنسی، بلکه یعنی فعلی که ناشی است از نسیان آن رخداد ناشی از نسیان را رفع کردیم، بیش از این ظهور ندارد رفع النسیان، حالا این اشکال اول بنائی ما مبتنی بر این استظهار است که رفع النسیان یعنی رفع ما صدر عن نسیان ن فعل او ترک، ولی اثر ترک را برداشتن غیر از این است که اثر فعل را جعل کنیم.

ثالثا: که اشکال دوم بنائی ما است این است که اصلا جزءیت به نظر ما حتی در دیدگاه عرف واقعیتی وراء آن امر مولوی ندارد، نه مجعول بالاصالة است نه مجعول بالتبع است و نه مجعول بالعرض و المجاز عقلی است، از نظر عرفی هم نمی شود بگوئیم مجعول است حقیقةً، نخیر از نظر عرفی هم مجعول بالعرض و المجاز است، یعنی عرف هو متوجه این مجاز هست، اصلا وقتی شما می گوئید سوره جزء نماز است دارید بیان آخری می کنید از امر در تکالیف.

و لذا ما یک مثال عرفی می زنیم ببینید عرف به رفع النسیان در این مثال تمسک می کند یا نه، مولا به عبدش گفت در روزهای شنبه آش بپز که در او لپه باشد وشور نباشد، و اگر آنچه را ما از تو خواستیم انجام ندادی فردای آنروز آن را جبران کن و انجام بده، یک جا هم این مولا گفته رفع عن عبیدی ما نسوا، ببینید عرف با این چه می کند؟ این عبد فراموش کرد، حالا در نسیان غیر مستوعب یا مستوعب هر دو را مثال می زنیم، اول از نسیان مستوعب مثال می زنیم، موقع ظهر شد دید آشی پخته که لپه ندارد و دیگر فرصت هم نیست چون تا اذان ظهر فرصت بود برای تهیه آش، و یا آشی پخته که شور است، فردای روز شنبه یک مروری می کند به دستورهای مولا می گوید مولا به من گفت آشی بپز روز شنبه که لپه داشته باشد وشور نباشد و اگر خواسته مرا روز شنبه انجام ندادی روز دیگر آن را جبران کن و قضاء کن، رفع النسیان هم دست عبد هست، می گوید آن امر مولا دیروز از روی فراموشی تخلف شد ما هم می گوئیم آن امر رفع شد بخاطر رفع عن امتی عن نسیان، ولی من دستور دارم اگر ترک کنم انجام خواسته مولا را روز شنبه روز بعد آن را قضاء کنم خوب امروز باید قضاء کنم دیگر، جزءیت لپه در آش یا مانعیت شوری در آش اینها عناوین مشیره است اینها اصلا اصالت و واقعیت ندارد غیر از همان امر، اینها همان امر است و مجرای حدیث رفع هم باید همان امر باشد، آنی که واقعیت دارد هما امر مولاست، حالا تا چه رسد به اینکه نسیان غیر مستوعب باشد، همان روز شنبه صبح زود آش گذاشتم ساعت نه دیدم این آش شور شده، نمی شود گفت رفع النسیان، واقعا ظهر که شد مولا می گوید آشی را که گفتیم بپز شور نباشد بیاور، می گوید مولا آش شوری پختیم ساعت نه متوجه شدیم شور است، مولا می گوید هر هفته تو ساعت نه بلند می شدی آش می پختی این هفته ساعت آش پختی که از روی اشتباه و فراموشی شور بود می توانستی بعدش آش بپزی که شور نباشد، نمی توانی در او رفع النسیان جاری کنی، چون ما امرت کردیم آشی بپزی که شور نباشد تو فراموش نکردی می توانستی در وقت خودش آن امر را امتثال کنی و نکردی، عقاب هم می کند در این مثال که نسیان غیر مستوعب است.

شما اگر می فرمائید معلوم نیست عرف چه می کند، اگر این را می فرمائید ما هم آخرش می گوئیم بله معلوم نیست واقعا عرف برای جزءیت و مانعیت یک ما بازاء مستقلی در خارج داشته باشد و اوو اقعیت داشته باشد تا او بشود مجرای رفع النسیان، باید یک واقعیتی باشد تا بعد ما حدیث رفع را در او جاری کنیم، اصلا واقعیتی ندارد جزءیت واجب غیر از آن وجوب، منتهی وقتی می گوئید جزء هست یعنی هر کجا امر داشتیم به این واجب آن امر مشتمل بر این جزء هم هست، عبد حساب کخ می کند می گوید مولا به من گفته آش بپز که لپه در او باشد و شور نباشد، یک وقت می گوئید اثر وجوب اعاده و قضاء است او را که عرض کردم اثر ترک است لا بما هو منتسب الی المکلف، اگر می گوئید خود جزءیت می گوئیم جزءیت اصلا واقعیتی ندارد وراء همین امر، منتهی وقتی می گویند جزءیت مطلقه یعنی ما اصلا امر نداریم به عمل فاقد این جزء می شود جزءیت مطلقه، آنچه واقعیت دارد همین امر است یعنی امر به آشی که لپه دارد و شور نیست، این امر است، خوب این امر در نسیان غیر مستوعب که مخالفت نشد، حدیث رفع النسیان ظاهرش این است که آن مخالفتی که نسیانا باشد اما در نسیان غیر مستوعب که مخالفتی نشد چون فرصت هست عرف به حدیث رفع النسیان تمسک نمی کند، ار تو مخالفتی صادر تا بگوئیم چون نسیانا بود اثر بر او مترتب نیست، و در نسیان مستوعب هم غیر از این امر مولا به پختن این آش پختن همرا با لپه بدون شوری غیر از این امر مولا ما واقعیتی نداریم، خوب رفع النسیان این امر را بردارد ما حرفی نداریم، اما مولا گفته آنچه را که من گفتم انجام ندهی فردای آنروز قضاء کن.

و لذا می بینید در معاملات چون امر نیست، عقد موقت همراه با ذکر مهر صحیح است، یعنی زوحیت مترتب می شود بر عقد موقت مع ذکر المهر، ذکر مهر شرط است در عقد موقت بر خلاف عقد دائم، در عقد موقت ولو نسیانا فراموش کنیم ذکر مهر را عقد باطل می شود، همانطور که به نظر صحیح اگر نسیان کنید ذکر اجل را هم باز عقد ابطل می شود خلافا للمشهور که می گویند نسیان احل باعث می شود که منقلب شود عقد موقت به عقد دائم مامی گوئیم نه این عقد باطل می شود، حالا نسیان ذکر مهر که مسلم همین حکم را دارد، خوب ما فراموش کردیم ذکر مهر را رفع النسیان را در چه چیزی جاری کنیم، شارع گفته هر کس عقد موقتی ببندد همرا با ذکر مهر و زن هم قبول کن زوجیت محقق می شود بین این دو، شارع این را گفته است، انتزاع می شود از این که ذکر مهر شرط است و الا آنی که از شارع صادر شده حکم به زوجیت عقیب عقد موقت مع ذکر المهر است، خوب شما فراموش کردید ذکر مهر را خوب موضوع نیست این عقد شما برای ترتب اثر زوجیت، حدیث رفع النسیان چه کار بکند اینجا، (فرض این است دلیل اولی مطلق هست ظاهر ادله این است که می گوید کسی که ترک کند واجب شأنی را باید قضاء کند، یعنی دلیل اجتهادی مما مطلق هست لا صلاة الا بفاتحة الکتاب، فقط ما می خواستیم رفع النسیان را حاکم بر او قرار بدهیم که ظاهرا نمی شود.

رابعا: که اشکال سوم مبنایی است، سلّمنا که حدیث رفع النسیان اقتضاء می کند رفع جزءیت جزء منسی را، اما چه می کنید با حدث السنة لا تنقض الفریضة که او را قبول دارید، او تفصیل می دهد می گوید آنی که شما ترک کرده این عن عذر که قدر متیقنش نسیان است اگر فریضه بود عمل شما باطل می شود، اگر سنت بود عمل شما باطل نمی شود، در صحیحه زراره می گوید ان الله فرض الرکوع و السجود و القراءة سنة فمن -دقت کنید فاء تفریع است- فمن ترک القراءة متعمدا اعاد الصلاة و من نسی فلا اعادة علیه، فاء تفریع است یعنی چون قرائت سنت است و فریضه نیست ترکش نسیانا مبطل نیست نسبت به نماز، فقط ترک عمدیش مبطل است، ظاهرش این است که یعنی اگر فریضه بود ترک نسیانا هم مبطل بود.

اینکه امام قده در کتاب الخلل فی الصلاة فرموده اند که نه السنة لا تنقض الفریضة اما اینکه الفریضة تنقض الفریضة این معلوم نیست، سنت اگر از روی نسیان ترک بشود مبطل فریضه نیست، اما فریضه اگر از روی نسیان ترک بشود مطلقا مبطل فریضه است؟ نه، این جمله شرطیه که نیست تا مفهوم داشته باشد، بله فی الجمله می فهمیم فریضه با سنت یک فرقی دارد، اما فریضه مطلقا این حکم را دارد که ترک او عن نسیان مبطل عمل هست؟ از کجا این را بگوئیم چون اطلاق ندارد، فقط از باب لغویت عنوان سنت صونا لکلام الحکیم عن اللغویة می فهمیم یک فرقی بین فریضه و سنت هست، اما اصلاق ندارد که بگوئیم پس فریضه مطلقا ترکش از روی عذر و نسیان موجب بطلان عمل واجب می شود.  
اقول: انصافا این فرمایش اما خلاف ظاهر است، مخصوصا این صحیحه زراره که خواندم که ان الله فرض الرکوع و السجود و القراءة سنة فمن ترک القراءة متعمدا اعاد الصلاة و من نسی فلا اعادة علیه، ولذا ما در مورد نسیان سنت می گوئیم فرق می کند با نسیان فریضه.

بله! اگر ما خودمان می خواستیم به حدیث لاتعاد تمسک کنیم شک می کردیم مثلا ترک احرام نسیانا در حج ترک سنت است یا ترک فریضه است، البته ما که می گوئیم ترک فریضه است چون در قرآن آمده "مادمتم حرما"، ولی حالا اگر شک می کردیم که احرام سنت است یا فریضه نمی توانستیم به حدیث السنة لا تنقض الفریضة تمسک کنیم چون می شد تمسک به عام در شبهه مصداقیه، و لکن اگر کسی آن اشکالهای قبلی را جواب بدهد و فقط نوبت برسد به همین اشکال اخیر، در مواردی این اشکال اخیر وارد است که احراز کنیم یک چیزی فریضه است تا نتوانیم به حدیث رفع النسیان تمسک کنیم، و الا می شود شک در تخصیص زائد، ما اگر فقط اشکالمان به حدیث رفع همین اشکال اخیر بود و از بقیه اشکالها تنزل کردیم و رفع ید کردیم در جایی که متیقن باشد یک جزءی فریضه است طبق مفهوم السنة لا تنقض الفریضه و یا مفهوم صحیحه زراره می گوئیم این اخلال به فریضه است و مبطل عمل است، ولی اگر شک داشته باشیم که این فریضه است یا سنت است چون معنای فریضه برایمان روشن نیست، می توانیم تمسک به حدیث رفع النسان بکنیم اگر اشکالهای قبلی را جواب بدهیم، در حالی که به خود حدیث السنة لا تنقض الفریضه نمی توانستیم تمسک کنیم چون مجمل بود. {این شبهه مفهومیه است که فریضه معنایش چیست آی معنایش مطلق ما شرعه الله است ولو در قرآن نیامده باشد یا خصوص آنچه که در قرآن آمده است، می شود شبهه مفهومیه مخصص منفصل می شود تمسک کرد به حدیث رفع النسیان، اگر هم یک موقعی شبهه مصداقیه شد استصحاب می کنیم عدم کونه فریضةً را و نفی می کنیم با استصحاب موضوعی فریضه بودن این مشکوک را}.

هذا تمام الکلام بلحاظ نسیان احد اجزاء الواجب.

مورد دوم برای شک در اطلاق جزءیت و شرطیت عذرهای دیگر غیر نسیان است، عذرهای دیگر مثل عجز خصوصیتی که دارد که فرق کرده با نسیان این است که امکان تکلیف عاجز از یک جزء به بقیه اجزاء این امکان امر او به بقیه اجزاء مسلم است جای بحث ندارد که به عاجز از سوره بگویند که صل بلا سورة، در ناسی بحث می کردیم که به ناسی سوره می شود گفت که ایها الناسی صل بلاسورة، اما در مورد عاجز مشکل ندارد که بگویند ایها العاجز عن السورة صل بلا سورة، و لذا آن بحث دلیلهای اجتهادی که اینجا هم می آید، آن بحث دلیل اجتهادی که مثلا لا صلاة الا بفاتحة الکتاب اطلاق دارد شامل فرض عجز هم می شود کما اینکه شامل فرض نسیان هم می شد، پس آن دلیل اجتهادی سوم یعنی اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت نسبت به حال عجز و مانند آن اینجا هم می آید، که مثلا لاصلاة الا بفاتحة الکتاب اطلاق دارد شامل فرض عجز هم می شود کما اینکه شامل فرض نسیان هم می شد.

راجع به دلیل اجتهادی چهارم که در بحث نسیان گفتیم که تمسک به رفع النسیان بود در اینجا گفته اند دیگر نمی شود تمسک کرد، مثلا به رفع ما لایطیقون تمسک نکنید بگوئید ما جزءیت این جزء را در حال عجز بر می داریم به برکت رفع ما لا یطیقون.

مرحوم آخوند می گوید چرا نباید به رفع ما لایطیقون تمسک کنید برای رفع جزءیت این جزء در حال عجز؟ می گوید چون این خلاف امتنان است، شما با این کارتان می خواهید اثبات کنید که این عاجز از این جزء مکلف است به باقی اجزاء، این خلاف امتنان است، ولی در نسیان اینطور نبود، در نسیان موافق امتنان بود، چون ناسی عمل فاقد این جزء را انجام داده بود می گفتید عملت صحیح است، اما عاجز از این جزء تازه می خواهید به گردنش بگذارید که باید باقی اجزاء را بیاوری، خوب این خلاف امتنان است، ببینیم این فرمایش مرحوم آخوند تمام است یا نه ان شاء الله فردا.